

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



تفاوت ظریف

چگونه می‌توان در فوتبال مدرن
به بازیکن بزرگی تبدیل شد

فیلیپ لام
سیدامین ابطحی



تفاوت ظریف

فیلیپ لام

سید امین الدین ابطحی



در شبکه های مجازی
هم ما را دنبال کنید

 goalgasht

 goalgasht

 goalgasht

goalgasht.ir

صفحه آرای: گرافیک گلگشت

طرح جلد: گرافیک گلگشت

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۹

تیراژ: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۴۴۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۸۹-۳۰-۰

نقل و چاپ نوشته ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

سرشناسه: لام، فیلیپ، ۱۹۸۳-م. J.Lahm, Philipp

عنوان و نام پدیدآور: تفاوت ظریف: چطور میتوان در فوتبال مدرن تبدیل به بازیکنی بزرگ شد/ فیلیپ لام؛

سید امین الدین ابطحی.

مشخصات نشر: تهران: گلگشت، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۸۹۳۰۰۰

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Der feine Unterschied

عنوان دیگر: چطور میتوان در فوتبال مدرن تبدیل به بازیکنی بزرگ شد.

موضوع: لام، فیلیپ، ۱۹۸۳-م.

موضوع: J.Lahm, Philipp، ۱۹۸۳-

موضوع: فوتبال: است ها -- آلمان -- سرگذشته

شناسه افزودن: ابطحی، سید امین الدین، ۱۳۵۹-، مترجم

رده بندی کنگر: GV۹۴۲/۷

رده بندی دیویی: ۷۹۶/۳۳۴-۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۴۶۴۲۷

فکس: {+۹۸۲۱} ۴۳۸۵۲۹۳۳

تلفن: {+۹۸۲۱} ۳۳۹۸۲۸۸۸

{+۹۸} ۹۲۱۳۹۰۲۳۵۰

w w w . g o a l g a s h t . i r

/فهرست/

- /در لحظه‌ی مناسب پذیرفتن / ۹؛
/ از اطراف حصار تا جمع حرفه‌ای‌ها / ۲۳؛
/ چه خوب که اینجا هستی / ۳۹؛
/ دست کم پنج ماه استراحت / ۵۱؛
/ مشکلی نیست آقای لام / ۶۵؛
/ نام تو را هرگز فراموش نمی‌کنیم / ۷۷؛
/ این چه تویی است؟ / ۹۵؛
/ زمانی برای حرف‌هایی روشن؟ / ۱۰۵؛
/ بگ هندل با خانم صدراعظم / ۱۲۱؛
/ فیلیپ، تو باید یه کاری انجام دهی / ۱۳۱؛
/ چقدر فوق‌العاده است... / ۱۳۹؛
/ فیلیپ، از الان شما کاپیتان هستید / ۱۶۱؛
/ همانند دست آموز کردن حیوانات درنده / ۱۷۳؛
/ بازیکنان را فقط به خاطر کیفیت نباید خرید / ۱۸۹؛
/ فیلیپ، من عاشق تو شدم / ۲۰۳؛
/ رویا هدف نیست / ۲۰۹؛
/ پی‌گفتار / ۲۲۱

پیشگفتار

من بیست و هفت سال دارم و در باشگاه بایرن مونیخ، بهترین تیم آلمان بازی می‌کنم. من عضو تیم ملی آلمان نیز هستم، تیمی مملو از بازیکنان جوان و امیدوار کننده که می‌خواهم با آنها در سال ۲۰۱۲ فاتح رقابت‌های یورو شوم، رقابت‌هایی که به میزبانی لهستان و اوکراین برگزار خواهد شد. دوران فوتبالی‌ام تا به حال سرشار از نقاط اوج و موفقیت بوده است، اما بی‌تردید هنوز اتفاقات زیادی در پیش است.

این کتاب از نوع کتاب‌هایی است که من هنگام جوانی، به خواندن آنها تمایل داشتم و در این باره است که فوتبال حرفه‌ای امروزی چه کارکردی دارد. چون یک بازیکن مدرن فقط نباید فوتبال بازی کند، او باید برای پیشرفت خود به طور دقیق برنامه‌ریزی کند، با مدیران، مربیان و بازیکنان مختلف کنار بیاید، خود را با سیستم‌های بازی متفاوت و چالش‌برانگیز وفق دهد، با رسانه‌های باریک‌بین و ایرادگیر رفتار مناسبی داشته باشد، زندگی به عنوان یک شخصیت مهم و مشهور را یاد بگیرد و به مسئولیت خود به عنوان شخصی سرشناس آگاه باشد.

این کتاب در این مورد است که من چگونه با این توقعات و انتظارات روبرو شده و شروع موفقیت‌آمیزی در فوتبال داشته‌ام.

من برای این کتاب عنوان «تفاوتِ ظریف» را انتخاب کرده‌ام، چون اغلب این جزئیات و ظرافت‌ها هستند که در نحوه‌ی پیشرفت یک بازیکن حرفه‌ای در دنیای فوتبال نقشی تعیین کننده دارند. شانزده فصل این کتاب درباره‌ی این ظرافت‌ها توضیح می‌دهند.

در ابتدای هر فصل نکاتی را آورده‌ام که برای من از اهمیت خاصی برخوردار بوده‌اند، پرسش‌هایی مهم برای هر ورزشکار و هر خواننده‌ای که بخواهد درک بهتری از فوتبال داشته باشد، در هر فصل پاسخی متناسب به این پرسش‌ها ارائه شده و توضیح می‌دهم که لحظات کلیدی دوران فوتبالی‌ام چگونه پیش رفته‌اند. همچنین در سرآغاز هر فصل به این نکته اشاره شده که چه آموزه‌هایی از آن فصل می‌توان انتظار داشت.

این کتاب تصویری از شغل یک بازیکن حرفه‌ای فوتبال را ترسیم می‌کند و این که من چه دیدی نسبت به این شغل دارم. بازیکن حرفه‌ای فوتبال بودن شغلی سنگین و سخت است و با آنچه که در تلویزیون دیده می‌شود تفاوت دارد.

با این همه بازیکنی حرفه‌ای بودن شغلی زیبا و شغل رویایی من است. آرزو می‌کنم که این کتاب کمکی باشد برای کمی بهتر درک شدن این شغل و ورزش فوتبال با همه تنوع آن.

فیلیپ لام

مونیخ،

چهاردهم ژوئن ۲۰۱۱



در لحظه‌ی مناسب پذیرفتن

در طول شش ماه از لیگ ایالتی به تیم ملی

موبایلم زنگ می خورد.

«بله بفرمایید؟»

«فلیکس ماگات هستم.» این جمله مثل یک آکاردئون کش می آید.

ماگات؟ ماگات معروف؟ ناگهان قدرت تکلم از من گرفته می شود.

«فیلیپ؟»

«آقای ماگات؟»

«من می خوام تو را به تیم اشتوتگارت ببرم.»

در این لحظه انگار چیزی به ذهنم نمی رسد و فقط برای لحظه‌ای کوتاه نفسم را در

سینه حبس می کنم.

«به این موضوع فکر کن»، فلیکس ماگات این را می گوید و گوشی را می گذارد.

فکر کنم؟ در چه موردی؟ من نوزده سال دارم و تازه آخرین بازی فصل را با تیم

آماتوره‌های بایرن مونیخ پشت سر گذاشته‌ام و در چنین لحظه‌ای فلیکس ماگات تماس

می‌گیرد. او برای تیم اشتوتگارت سرانجام بعد از سال‌ها ناکامی، جواز حضور در لیگ قهرمانان را به دست آورده و حالا سرگرم تدارک دیدن کادر تیمش برای فصل بعد است و می‌خواهد مرا هم جذب کند.

باید واقعیت‌ها را دسته بندی کنم. خب، هم اکنون دو سال است که به طور مرتب برای تیم آماتورهای بایرن مونیخ در سمت راست زمین به میدان می‌روم و واضح است که الان باید اتفاقی بیفتد. اینکه باید در این فصل به بازیکنی حرفه‌ای تبدیل شوم که در قراردادی که دو سال پیش امضا کرده‌ام، قید شده است. اما رفتن از تیم آماتورها به تیم اصلی بایرن مونیخ قدمی بسیار بزرگ است، حتی اگر بازیکنان تیم اصلی در همین زمین کناری تمرین کنند. ما هر روز می‌توانیم صدای حرف‌ها، خنده‌ها و نفس‌نفس‌هایشان را بشنویم.

ستاره‌های بایرن مونیخ، اشتفان اِفن‌برگ^۱، جیووانی اِلبر^۲، اولیور کان^۳، اوون هارگریوز^۴. من برای این بازیکنان احترام زیادی قائل هستم و به ذهنم هم خطور نمی‌کرد که آنها فقط فوتبال بازی می‌کنند. برخی مواقع یکی از ما بازیکنان آماتور به تمرین تیم اصلی فراخوانده می‌شد، چون برای بازی تمرینی خود یک بازیکن کم داشتند. پس حتی بازیکنی از تیم آماتورها هم می‌توانست با آنها فوتبال بازی کند، اما این به چه معنا است؟ یکی از بازیکنان آماتور وارد زمین تمرین تیم اصلی می‌شود و قبل از اینکه بتواند خود را به سرعت، انرژی و تکنیک این بازیکنان حرفه‌ای عادت دهد، مجبور است به جمع بازیکنان آماتور بازگردد، بدون اینکه نشان داده باشد که او هم می‌توانسته با آنها بازی کند، اگر....

این «اگر» مشکل بزرگی بود. می‌دانستم که تفاوت بین من و بازیکنان حرفه‌ای خیلی زیاد نیست. اگر اجازه داشتم به طور مرتب با این بازیکنان بزرگ تمرین کنم، اگر هر روز می‌توانستم این بازیکنان بزرگ را در تمرین ببینم، اگر این فرصت به من داده می‌شد تا در هر تمرین خودم را با آنها بسنجم، ثابت می‌کردم که می‌توانم با آنها رقابت کنم، که تمرین با بازیکنان بزرگ مرا به بازیکن بهتری تبدیل می‌کند، که از کیفیت لازم جهت بازی کردن برای بایرن مونیخ برخوردار هستم.

1- Stefan Effenberg

2- Giovanni Elber

3- Oliver Kahn

4- Owen Hargreaves

اما هنوز نتوانسته‌ام در جمع بازیکنان حرفه‌ای کیفیت خود را بروز دهم. در نوامبر سال ۲۰۰۴ دیدار بایرن مونیخ مقابل رن از رقابت‌های لیگ قهرمانان اروپا، دو دقیقه قبل از اتمام بازی من به عنوان بازیکن تعویضی با پیراهن شماره ۲۹ وارد میدان شدم. بایرن مونیخ در آن زمان از این رقابت‌ها حذف شده بود و در این دو دقیقه نتوانستم در استادיום خالی از تماشاگر المپیک مونیخ چندان کار خاصی انجام دهم.

در این دیدار مسئله، پول بسیار زیادی بود که در صورت پیروزی با تیم اصلی به عنوان پاداش به من تعلق می‌گرفت، پولی که بسیار بیشتر از حقوق ماهیانه‌ام در تیم آماتورها بود. وقتی به میدان آمدم، همه چیز خوب به نظر می‌رسید. مارکوس فویلر لحظاتی قبل با به ثمر رساندن یک گل، نتیجه‌ی بازی را سه بر دو به نفع بایرن مونیخ تغییر داده بود. اما یک دقیقه بعد با خوردن گل تساوی رویا به پایان رسید و جایزه لغو شد.

در حال حاضر برخورداری از جایگاهی در تیم اصلی بایرن مونیخ دور از دسترس به نظر می‌رسد و فلیکس ماگات به من پیشنهاد داده که به باشگاهی بپیوندم که همانند بایرن مونیخ در لیگ قهرمانان اروپا حضور دارد. هر روز با بازیکنان حرفه‌ای تمرین کردن. تبدیل به بازیکنی حرفه‌ای شدن.

با مشاورم تماس می‌گیرم. رومان^۱ به من توصیه می‌کند که قرار ملاقاتی با باشگاه بایرن مونیخ بگذاریم. باشگاه موافق انتقال قرضی‌ام به باشگاه اشتوتگارت است. راهی اشتوتگارت می‌شویم. فلیکس ماگات سرمربی باهوش و بی‌اندازه مهربانی است. می‌گوید که مرا برای بازی در سمت راست خط دفاعی می‌خواهد، در پستی که در اختیار آندراس هینکل^۲، بازیکن تیم ملی آلمان یا همان به اصطلاح مانسافت^۳ است. به عقیده‌ی ماگات می‌توانم در سمت راست خط میانی هم بازی کنم. یا اینکه هینکل در خط میانی قرار گیرد و من پشت او در خط دفاعی به میدان روم. می‌خواهم فقط بازی کنم و موضوع دیگری برایم مطرح نیست. به صورت مرتب بازی کردن در بوندسلیگا و در صورت امکان به عنوان بازیکن اصلی، رویای بازیکن نوزده ساله‌ای همانند من است. بعد از صحبت با ماگات به این نتیجه می‌رسم و مطمئن می‌شوم که او واقعاً من

1- Roman

2- Andreas Hinkel

3- Mannschaft

را می‌خواهد و به طور مرتب بازی خواهیم کرد. بعد از اینکه با رومان و والدینم صحبت کردم، به پیشنهاد فلیکس ماگات جواب مثبت می‌دهم.

در اولین روز تمرین با بازیکنان اشتوتگارت باید به سمت تک تک آنها بروم و خودم را معرفی کنم. هیچ‌کس مرا نمی‌شناسد، البته به جزء چند بازیکن جوان که با آنها پیش از این در تیم ملی جوانان هم بازی بوده‌ام.

«سلام، من فیلیپ لام هستم... سلام من فیلیپ لام هستم...»

حالا در رختکن کمد و صندلی و جایگاه مخصوص خودم را دارم، در سمت چپ تیمو هیلدبراند^۱ که قبلاً در تیم ملی هم بازی کرده، می‌نشیند و جایگاه سمت راستم متعلق به سیلوویو مایسنر^۲ است. من می‌توانم شماره پیراهنم را انتخاب کنم و شماره ۲۱ را بر می‌دارم.

در رختکن برخوردها خشک است. یک نفر از من در مورد حال و هوای رختکن می‌پرسد و از آن ابراز رضایت می‌کنم، چیز دیگری به ذهنم نمی‌رسد.

اما در زمین تمرین استرس و نگرانی از من دور می‌شود، می‌دانم که می‌توانم فوتبال بازی کنم و می‌خواهم بدانم که آیا از توان رقابت با بازیکنان باتجربه برخوردار هستم یا نه.

تمرین بسیار سنگین و جدی است. تیم اصلی در یک بازی تمرینی مقابل تیم ذخیره‌ها قرار می‌گیرد. در تیم ذخیره‌ها بازی می‌کنم. مدتی طول می‌کشد که تا شرایط خودم را با بازی وفق دهم، اما صدای مربی را می‌شنوم که فریاد می‌زند: «فیلیپ».

فلیکس ماگات در کارش آدم بسیار محترمی است. او مرا به سمت خود فرا می‌خواند و در حالی که بازی متوقف شده به آرامی دستور می‌دهد که: «بیشتر در زمین حرکت کن و سعی کن خودت را همیشه در جریان بازی قرار دهی.»

با سری افکنده به زمین بازی بر می‌گردم، اما احساس گنگی مرا فرا می‌گیرد. انگار یک غلتک از رویم رد شده است. اما بعد از تمرین هم تیمی‌هایم دل‌داری‌ام می‌دهند:

«خیلی جدی‌نگیر، مربی می‌خواهد بهت کمک کنه و به همین روش عمل می‌کنه.» در افکارم حرف‌های آنها را تأیید می‌کنم. مربی از نحوه‌ی بازی‌ام شاک‌ی است و از من به شدت انتقاد می‌کند و با سایر بازیکنان هم چنین برخوردی دارد. از نظر او من دیگر

1-Timo Hildebrand

2- Silvio Meißner

بازیکنی آماتور نیستم، بلکه او مرا به عنوان عضوی حقیقی از تیم نگاه می‌کند. فقط می‌خواهد تلاش بیشتری داشته باشم.

تلاشم را بیشتر می‌کنم و تمرین‌ها را جدی‌تر می‌گیرم. مربی دیگر چیزی به من نمی‌گوید. بنابراین عملکردی که از خود نشان می‌دهم باید مورد قبول واقع شده باشد. به زودی شوخی‌های هم‌تیمی‌ها با من شروع می‌شود. شوخی کردن و جُک گفتن یکی از دروس مکالمه در فوتبال حرفه‌ای است. اگر بتوانی توپ را از میان پاهای هم‌تیمی‌ات عبور دهی و به اولایی بزنی، مورد تقدیر و تحسین سایر هم‌تیمی‌هایت قرار می‌گیری. بعد از گذشت چند روز دیگر خبری از آن حالت خشک و بی‌روح در رختکن نیست و بیشتر صحبت‌ها در مورد فوتبال است. هم‌تیمی‌ها یکی پس از دیگری سراغم می‌آیند و می‌خواهند از نحوه‌ی تمرین در بایرن مونیخ و حال و هوای آنجا بدانند.

فصل ۴-۲۰۰۳ سوم آگوست آغاز می‌شود و ما در اولین بازی می‌بایست خارج از خانه به مصاف تیم هانزاروستوک برویم. من در لیست تیم هستم اما برای این دیدار در ترکیب اصلی قرار نمی‌گیرم. در پست من در دفاع سمت راست، آندراس هینکل به بازی گرفته می‌شود. بسیار مسلط و خونسرد بازی می‌کند و از روی نیمکت با احساس عجیب و غریبی بازی‌اش را زیر نظر می‌گیرم. واضح است که خواهان برد تیم هستم، اما می‌خواهم سهمی هم در این پیروزی داشته باشم.

اولین تجربه‌ی بوندسلیگایی من برای اشتوتگارت به خاطر چند مصدومیت رقم می‌خورد. در ابتدای نیمه‌ی دوم مربی از تعدادی از بازیکنان می‌خواهد خود را گرم کنند که من هم جزء آنها هستم. در اواسط نیمه دوم ما با گل زنیِ اِمِرِه سابیچ^۱ با نتیجه‌ی یک بر صفر از حریف پیش می‌افتیم و حالا مربی تصمیم می‌گیرد نتیجه را حفظ کند. سیلویو مایسنر را از زمین بیرون می‌کشد، اما بازیکنی که باید جانشین او در زمین شود، هنوز به طور کامل از مصدومیتش رهایی نیافته است. ماگات آهسته آهسته سمت نیمکت بازیکنان ذخیره می‌آید و می‌گوید:

«نه، تونه» و در عوض به من اشاره می‌کند.

نمی‌توانم باور کنم. سیلویو قبل از بازی به من گفته بود که حضور در میدان اتفاقی است که می‌تواند سریع و غافلگیرکننده روی دهد و چون من مصدومیت خاصی ندارم، این امکان وجود دارد که به محض نشستن روی نیمکت، به زمین مسابقه فرا خوانده

شوم. مرسی سیلیو برای راهنمایی.

بلندگوی استادיום با صدای بلندی اعلام می‌کند: «بازیکن شماره‌ی ۷، سیلیو مایسنر از زمین مسابقه خارج می‌شود و به جای آن بازیکن شماره ۲۱، فیلیپ لام وارد میدان می‌شود».

صدای پخش شده از بلندگو طنین خوشایندی برایم دارد. باید در سمت چپ خط میانی بازی کنم که خب پست تخصصی من نیست، اما زود اتفاقات خوبی از سمت راست زمین شکل می‌گیرد، توپ را از بازیکن مقابلم می‌گیرم و آن را خیلی سریع به گردش در می‌آورم، حمله‌ای سریع شکل می‌گیرد و امره سابچ موفق به ثمررساندن دومین گل خود می‌شود. نتیجه بازی دو بر صفر می‌شود و ما از این به بعد اجازه‌ی هیچ اقدامی را به حریف نمی‌دهیم، بازی با همین نتیجه به پایان می‌رسد. همه از پیروزی به دست آمده خوشحال و راضی هستند و فقط بازیکنی که دچار مصدومیت شده بود به خاطر اینکه ادامه‌ی بازی را از دست داده، چندان خوشحال نیست.

در بازی‌های بعدی هم فرصت‌های کوتاهی برای حضور در میدان نصیبم می‌شود و در اغلب مواقع سمت راست خط میانی و جلوی آندراس هینکل بازی می‌کنم. در یکی از بازی‌های جام حذفی تیمو وینتسل مصدوم می‌شود، بازیکنی که در سمت چپ خط دفاعی بازی می‌کرد، مربی بعد از این اتفاق از من می‌پرسد: «فیلیپ، می‌تونی پست دفاع چپ هم بازی کنی؟»

من هم بلافاصله می‌گویم: «مشکلی نیست».

این تصمیم جسورانه و پرریسکی است، چون در تمام این سال‌ها به عنوان بازیکن فوتبال هرگز در چنین پستی بازی نکرده‌ام. اما اگر پاسخ منفی به این درخواست می‌دادم، فرصت بسیار خوبی برای کسب تجربه از دستم می‌رفت. برای بازی بعد یک نیمه در همین پست بازی می‌کنم و عملکردم نه چندان درخشان، اما راضی کننده و قابل قبول است.

دو هفته بعد به عنوان دفاع سمت چپ در ترکیب اصلی تیم مقابل بورسیا دورتموند به میدان می‌روم و هنوز نمی‌دانم که قرار است از حالا برای پنج سال تمام در چنین پستی بازی کنم.

اشتوتگارت از تیم قدرتمندی برخوردار است. فلیکس ماگات می‌داند چگونه باید

یک «تیم» را بسازد. یک خط دفاعی مستحکم و فشرده، الکساندر هلب^۱ به عنوان کارگردانی فوق‌العاده و چندین بازیکن جوان مثل من که حاضر هستند برای تیم فداکاری کنند.

هم زمان با بوندسلیگا، رقابت‌های لیگ قهرمانان اروپا نیز شروع می‌شود و ما در گروهی سخت با تیم‌های منچستریونایتد، گلاسکو رنجرز و پاناتینایکوس آتن هم گروه هستیم. در بازی اول از این رقابت‌ها در شهر گلاسکو که با شکست ما همراه شد، من بازی نکردم، اما در آستانه‌ی بازی خانگی مقابل منچستریونایتد، من حضور اول و البته دوم خود در ترکیب اصلی تیم را تجربه کرده‌ام.

با این وجود شرایط بازی‌های بوندسلیگا با لیگ قهرمانان قابل مقایسه نیست. منچستریونایتد با تمام ستاره‌هایش می‌آید، اسکولز و گیگز در خط میانی، ریو فردیناند در خط دفاع، کریستیانو رونالدو و رود فن نیستلروی^۲ در خط حمله. مطمئن نیستم مربی جرأت کند و مرا جلوی بهترین خط حمله‌ی اروپا در ترکیب اصلی تیم قرار دهد.

در تمرین اما شرایط رضایت بخش است، در بازی مقابل تیم مونیخ ۱۸۶۰ در شهر مونیخ من در مجموع بازی خوبی انجام دادم و حتی موفق به ساختن یک گل شدم. بازخوردی که از این بازی می‌گیرم، دلگرم کننده و امید بخش است. تقدیر و تحسین‌هایی که شنیده می‌شود، برای من از امتیازاتی که رسانه‌ها می‌دهند با اهمیت‌تر هستند. خیلی سریع متوجه شدم که خواندن صفحات ورزشی روزنامه‌ها انرژی و وقت زیادی می‌گیرد و دستاورد خاصی هم به همراه ندارد، به همین دلیل چندان توجهی به آن‌ها نمی‌کنم. بهترین اخبار به هر نحوی به دستم خواهد رسید.

هم تیمی‌هایم دیگر از توانایی‌هایم آگاه هستند و مربی هم دیده است که در سطح بوندسلیگا به خوبی می‌توانم رقابت کنم و به بازیکن قابل اعتمادی بدل شده‌ام. فکر می‌کنم که هدفم، یعنی تبدیل شدن به بازیکنی ثابت در رقابت‌های بوندسلیگا به طور کامل در دسترس است.

روز بازی با منچستریونایتد فرا می‌رسد و فلیکس ماگات هنوز به صورت شخصی با من در مورد اینکه در ترکیب اصلی تیم خواهم بود یا نه صحبت نکرده است. اما به من پیغام داد که باید خودم را برای کنفرانس خبری قبل از بازی آماده کنم. بسیار عالی،

1- Alexander Hleb

2- Paul Scholes, Ryan Giggs, Rio Ferdinand, Christiano Ronaldo, Ruud van Nistelrooy